

مقایسه مفهوم، ابعاد و حدود آزادی در اندیشه مرتضی مطهری و

عبدالکریم سروش

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۲/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۲۴

محمدعلی توانا^۱

محمدامین میرزایی‌زاده کوهپایه^۲

چکیده

مواجهه ایرانیان با مفهوم آزادی در عصر جدید به دوران مشروطه باز می‌گردد، اما تأمل فلسفی در باب آن پدیده‌ای متأخرتر است. مرتضی مطهری و عبدالکریم سروش از جمله متفکرانی هستند که درگیری فکری عمیق‌تری با پدیده آزادی داشته‌اند. نحوه مواجهه این دو متفکر با آزادی چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با هم دارد؟ و به صورت خاص مطهری و سروش چه تعریفی از آزادی به دست می‌دهند؟ از نظر این دو متفکر ابعاد و حدود آزادی کدام‌ها هستند؟ یافته‌های این مقاله حاکی از آن است که مطهری با مفروضات الهیاتی با پدیده آزادی مواجه می‌شود، از این رو، آزادی را به معنای وجود اختیار و اراده آزاد در انسان می‌داند که لازمه تعالی معنوی وی است. در حالی که سروش با مفروضات علمانی مدرن (و به صورت خاص روش‌شناسی پوزیتیویستی و هستی‌شناسی پلورالیستی) با آزادی مواجه می‌گردد و در نتیجه، آزادی را بالاترین ارزش انسانی برمی‌شمرد. در عین حال هر دو متفکر تحت تأثیر باورهای اسلامی و عرفانی دو بعد برای آزادی (درونی و بیرونی) قائل می‌شوند. البته مطهری بیشتر بر آزادی درونی و سروش بیشتر بر آزادی بیرونی تأکید نمود. ضمن اینکه هر دو متفکر شریعت و اخلاق را خطوط قرمز (حدود) آزادی می‌دانند. رهیافت این مقاله مقایسه‌ای است. **واژگان کلیدی:** آزادی، عبدالکریم سروش، مرتضی مطهری، اندیشه سیاسی، ایران معاصر.

^۱. دانشیار، گروه علوم سیاسی دانشگاه شیراز. Tavana.mohammad@yahoo.com

^۲. کارشناس ارشد علوم سیاسی از دانشگاه یزد amin000099@yahoo.com، (نویسنده مسئول)

مقدمه و بیان مسئله

مواجهه ایرانیان در عصر جدید، با آزادی به دوران مشروطه بازمی‌گردد که در آن متفکرانی همچون طالبوف (کتاب *آزادی و سیاست* به کوشش ایرج افشار، ۱۳۵۷)، ابوطالب بهبهانی (*افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی* در مجموعه آثار منتشر نشده دوران قاجار، هما ناطق و فریدون آدمیت، ۱۳۵۶)، روح‌الله نجفی اصفهانی (در *رساله مقیم و مسافر*، به اهتمام غلامحسین زرگری‌نژاد، در *هجده رساله مشروطیت*، ۱۳۷۸)، ثقه‌الاسلام تبریزی (در *رسائل سیاسی* به اهتمام علی‌اصغر حقدار، ۱۳۸۹ و مجموعه *آثار قلمی* به کوشش نصرت‌الله فتحی)، علامه نائینی (در *تنبیه الامه و تنزیه المله*، به اهتمام سیدمحمود طالقانی، ۱۳۳۴)، آفاخان کرمانی (در *آیین سکندی*، به کوشش علی‌اصغر حقدار، ۱۳۸۷)، آخوندزاده (در مجموعه مقالات، گردآوری باقر مؤمنی، ۱۳۵۱ و کتاب *اندیشه‌های میرزا فتحعلی*، آخوندزاده اثر فریدون آدمیت، ۱۳۴۹)، میرزا ملکم‌خان (در *مجموعه آثار میرزا ملکم‌خان* به کوشش محیط طباطبایی، بی‌تا و روزنامه قانون به کوشش هما ناطق، ۲۵۳۵ شاهنشاهی) و سیدجمال‌الدین اسدآبادی^۱ (در *رساله حقیقت مذهب نیچریه*، ۱۲۹۸ ه.ق، و مقاله «چرا اسلام ضعیف شد؟» به کوشش حمیدالله حیدری، ۱۳۴۸ و «مقالات جمالیه» به کوشش لطف‌الله اسدآبادی، ۱۳۵۸) به تأمل در باب آن پرداختند^۲. البته این متفکران عمدتاً آزادی را در پیوند با حاکمیت قانون و در تضاد با استبداد می‌دیدند و به تعبیر دقیق‌تر عمدتاً آزادی را بخشی از نوسازی سیاسی در نظر می‌گرفتند (قاضی مرادی، ۱۳۹۱؛ آدمیت، ۱۳۴۰).

در کنار نوگرایان بیشتر سکولار عصر مشروطیت، که آزادی را در معنای حاکمیت قانون بشری و رفع استبداد درک می‌کردند، اسلام‌گرایان نیز ناگزیر از موضع‌گیری در برابر آزادی بودند. اسلام‌گرایان عصر مشروطیت را به‌اعتبار موافقت و مخالفت با مشروطیت، به دو گروه اصلی آزادی‌خواه و استبدادگرا تقسیم کرده‌اند. ولی محدود کردن و منحصر دانستن نسبت علمای دینی با اصل آزادی به موافقت یا مخالفت آنان با نظام سیاسی مشروطیت، خالی از ساده‌اندیشی نخواهد بود. این شیوه تحلیل، از توضیح تناقضات موجود ناتوان مانده است. برای

^۱. این مقاله از پایان‌نامه کارشناسی ارشد استخراج شده است.

^۲. البته هستند نویسندگانی که مفهوم آزادی را در آثار کلاسیک اسلامی جستجو می‌کنند. برای مثال نگاه کنید به

کتاب آزادی در فلسفه سیاسی اسلام اثر منصور میراحمدی.

مثال، ناهم‌خوانی میان مفهوم و مصادیق آزادی در تلقی بسیاری از علمای دینی مشروطه‌طلب، با واقعیت مفهوم و مصادیق آزادی در چارچوب دموکراتیک به شیوه پذیرفته‌شده آن در فلسفه سیاسی غربی و نیز واقعیت برخی تمایلات هرچند محدود ضد استبدادی بعضی از علمای مخالف مشروطیت، چندان از چارچوب مفهوم سنتی آزادی فراتر نمی‌رود. در واقع، میان ماهیت آزادی‌خواهی غالب علمای مشروطه‌طلب با تلقی سنتی بعضی از علمای مخالف مشروطه، تفاوت اصولی و زیادی وجود نداشت. در تلقی سنتی آزادی‌خواهان عصر مشروطیت، مفهوم رایج آزادی و مصادیق آن محدود بود به دو اصل ضرورت رهایی از ظلم و استبداد حکومت‌های داخلی و ضرورت رهایی از سلطه‌جویی‌های قدرت‌های خارجی با هدف حفظ اسلام و مصالح مسلمین. این تلقی سنتی از آزادی با تجربه تاریخی ایرانیان پیوند تنگاتنگی داشت (آجوادانی، ۵: ۱۳۸۵) برای مثال سیدجمال‌الدین اسدآبادی، از اسلام‌گرایان این دوران تمام تلاش خود را معطوف به مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی می‌کند و هدف وی از این مبارزات نیز بازسازی هویت اسلامی بوده و از آن به‌عنوان ماهیتی غیر غربی برای مبارزه با جنبه استعماری مدرنیته و رسیدن به آزادی سود می‌برد زیرا وی در یافته بود که اساس عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی و بی‌نصیب ماندن آنان از آزادی، وجود حکومت‌های مستبد است و تا حکومت مشروطه و مقید به قانون جای حکومت استبدادی را نگیرد وضع به همین منوال خواهد ماند (توانا، ۱۳۸۵: ۱۰۱).

به‌نظر می‌رسد از عصر حکومت پهلوی اول روشنفکران در چارچوب پروژه دولت-ملت‌سازی صرفاً اجازه یافتند بر آزادی اجتماعی (آن هم در محدوده مشخص، برای مثال امکان حضور بانوان در عرصه عمومی) تأکید نمایند و آزادی سیاسی به‌شدت سرکوب شد. از این رو، شاید بتوان روشنفکران در این دوره را به دو دسته تقسیم نمود: آنان که در چارچوب پروژه دولت مطلقه نوسازی، ایده‌های ناسیونالیستی را با مدنیت غربی تلفیق نمودند و توسعه اقتصادی را بر آزادی سیاسی برتری دادند همچون محتشم‌السلطنه (قیصری، ۱۳۸۹: ۷۳-۹۸) و روشنفکرانی که به فقدان آزادی به‌ویژه از گونه سیاسی آن معترض بودند و آزادی را بنیان جامعه مدرن می‌دانستند همچون فرخی یزدی که جان خود را در این راه از دست داد.^۱

به نظر می‌رسد از سرنگونی رضاه‌شاه در شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فضای سیاسی گشوده‌تر شد و در نتیجه تأمل و تفکر درباره آزادی نیز مجدداً در کانون توجه قرار گرفت. به‌ویژه آزادی دو محمل اصلی یافت: یکی ادبیات و دیگری احزاب سیاسی. البته در این دوره مفهوم آزادی بیشتر در چارچوب ایدئولوژی‌های چپ و راست معنا می‌شد. برای مثال، حزب توده به تأسی از ایدئولوژی مارکسیستی دو بعد خارجی و داخلی برای آزادی قائل بود: رهایی از امپریالیسم سرمایه‌دارانه و رهایی طبقات فرودست از سلطه طبقه سرمایه‌دار داخلی و دولت حامی آن (اساسنامه موقت حزب توده، به نقل از ذبیح، جنبش کمونیست، ۱۹۶۶) و جبهه ملی نیز عمدتاً تحت تأثیر ایدئولوژی لیبرالیستی، آزادی را به معنای حقوق مدنی و سیاسی شهروندان ملی لحاظ می‌نمود (اساسنامه جبهه ملی، اصول اول تا هفتم). البته همچنان کسانی همچون کسروی بر مبنای ایده‌های ملی‌گرایی باستان‌گرایانه آزادی را به معنای رهایی ملت ایران از میراث عربی-اسلامی می‌دانستند (کسروی، ۱۳۲۴: ۴۱).

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۸، متفکران با دیکتاتوری محمدرضا پهلوی مواجه شدند. به نظر می‌رسد در این دوره (یعنی دهه ۱۳۳۰-۱۳۴۰) ایده‌های آزادی‌خواهانه عمدتاً در قالب ادبیات دنبال می‌شد. جلال آل‌احمد، اخوان ثالث، احمد شاملو و... نمونه‌هایی از متفکران آزادی‌خواه این دوره هستند که ایده‌های آزادی‌خواهانه خود را در قالب تمثیل و استعاره بیان نمودند. ضمن اینکه از دهه ۳۰ به بعد، آزادی در ایده جهان سوم‌گرایی نیز طرح می‌شد. از همین رو، متفکران این عصر با این مسئله مواجه شدند که چگونه میان آزادی و غرب‌گرایی تمایز قائل شوند (نبوی، ۱۳۸۸: ۱۵۴). به نظر می‌رسد که تأمل فلسفی‌تر درباره آزادی از دهه ۱۳۴۰، به بعد در فضای فکری ایران رونق گرفت. متفکرانی همچون احمد فرید، علی شریعتی، مرتضی مطهری، داریوش شایگان و سیدحسین نصر به همین دوره تعلق دارند. اینان می‌کوشیدند مبانی فلسفی قوی برای آزادی بیابند و در درون یک منظومه فکری منسجم، آزادی را جای دهند. البته هستی‌شناسی این متفکران با هم متفاوت بود. برای مثال درحالی‌که فرید از منظر ضد مدرن (متأثر از هستی‌شناسی پسامدرن هیدگر) به مفهوم آزادی می‌پرداخت و آزادی را به معنای رهایی از سلطه تکنولوژیک غرب و پناه بردن به سنت شیعی معنا می‌نمود (بروجردی،

۱. درباره مفهوم آزادی در اشعار فرخی یزدی به مقاله «واکوی آزادی در اشعار فرخی یزدی و ابولقاسم الشایب»

(مدرس‌زاده و همکاران، ۱۳۹۲) مراجعه کنید.

۱۳۸۷: ۱۰۶)، شایگان از منظر ضد شرق‌شناسی (شرق‌شناسی وارونه) آزادی را در درجه اول، به معنای هویت مستقل شرق از غرب و سپس کشف خود اصیل می‌دانست (نبوی، ۱۳۸۸: ۱۷۸؛ بروجردی، ۱۳۸۷: ۲۲۱-۲۳۱).

با پیروزی انقلاب اسلامی مبحث آزادی نه تنها در درون رابطه اسلام و غرب بلکه در بستر گفتمان انقلابی اسلام‌گرایانه مورد توجه خاص قرار گرفت و می‌توان گفت که تلقی اسلام‌گرایان این دوره، از آزادی چیزی فراتر از رهایی از استبداد و استعمار بود. عبدالکریم سروش، رضا داوری، مصباح یزدی، مجتهد شبستری، یوسفی اشکوری، محسن کدیور، محمد خاتمی از جمله مهم‌ترین متفکران دوران انقلاب اسلامی هستند که به مبحث آزادی پرداخته‌اند. البته لازم به یادآوری است که متفکرانی همچون شایگان و نصر و حتی مطهری را هم می‌توان بدین دوره نیز متعلق دانست که اندیشه‌ورزی خود را از دوره قبل آغاز نموده بودند. البته مطهری در طلیعه انقلاب اسلامی به شهادت رسید و شاید بتوان گفت پروژه فکری وی ناتمام ماند. اما با توجه به منظومه فکری که وی بنا نهاد تا حدود زیادی می‌توان تالی منطقی مباحث وی درباره آزادی را دنبال نمود. هرچند که می‌توان این احتمال را نیز جدی گرفت که اندیشه وی در بستر زمان می‌توانست تا حدودی تحول یابد، چنان‌که درباره شایگان رخ داد.

با این اوصاف، مقاله حاضر مطهری را به‌عنوان یکی از متفکران اسلامی در ایران معاصر در نظر می‌گیرد که با ترکیب نگرش فقهی-فلسفی به تأمل درباره مقوله آزادی مبادرت نمود. ازسویی دیگر، عبدالکریم سروش قرار دارد که با تلفیق نگرش عرفانی-اسلامی با فلسفه تحلیلی (پدارم، ۱۳۸۳: ۱۱) می‌کوشد سازگاری آزادی با عقل و اسلام را نشان دهد. ازاین‌رو، این مقاله از میان متفکرانی که فلسفی‌تر به پدیده آزادی پرداخته‌اند، مرتضی مطهری و عبدالکریم سروش را برگزیده است. براساس آنچه بیان شد پرسش‌های این مقاله عبارت است از ۱- مفهوم آزادی نزد مطهری و سروش چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با هم دارد؟ ۲- از نظر ابعاد و حدود آزادی چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی میان دیدگاه این دو متفکر وجود دارد؟

اهداف

هدف کلی تین مقاله بررسی مقایسه‌ای مفهوم ابعاد و حدود آزادی و نحوه مواجهه با آن از اندیشه مرتضی مطهری و عبدالکریم سروش است.

اهداف جزئی آن نیز بدین قرار است: (۱) فهم دیدگاه مرتضی مطهری نسبت به مفهوم آزادی و ابعاد و حدود آن؛ (۲) فهم دیدگاه عبدالکریم سروش درباره مفهوم آزادی و ابعاد و حدود آن.

سؤال تحقیق

دیدگاه مرتضی مطهری و عبدالکریم سروش درباره مفهوم آزادی و ابعاد و حدود آنچه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد؟

پیشینه تحقیق

مهم‌ترین آثاری که به بررسی مفهوم آزادی پرداخته‌اند عبارت‌اند از:

اشرفیان‌پور (۱۳۹۲) در پایان‌نامه «مطالعه تطبیقی مفهوم آزادی در اندیشه سیاسی اسلام شیعی و غرب معاصر با تأکید بر آرای شهید مطهری و آیزایا برلین» به بررسی مفهوم آزادی در اندیشه سیاسی اسلام شیعی و غرب معاصر با تأکید بر آرای شهید مطهری و آیزایا برلین و بررسی اشتراکات و افتراقات اندیشه مطهری و برلین در رابطه با آزادی پرداخته است. گرچه فرض این پژوهش بر این است که آزادی معنوی در اندیشه مطهری با آزادی مثبت در اندیشه برلین دارای وجوه اشتراک بسیاری است ولی در پایان به این نتیجه می‌رسد که آزادی معنوی در اندیشه مطهری با آزادی مثبت در اندیشه برلین وجوه اشتراک چندانی ندارد و آزادی در نزد برلین، در رابطه با انتخاب‌گری انسان و در نزد مطهری، در رابطه با اندیشه توحیدی او معنا می‌یابد. به‌طورکلی هدف اشرفیان‌پور بیشتر مقایسه آزادی در اندیشه سیاسی شیعه و غرب است حال‌آنکه هدف ما بررسی مفهوم آزادی در دیدگاه دو اندیشمند شیعه مذهب است.

رمضان‌خانی (۱۳۹۰) در پایان‌نامه‌اش، «بررسی تطبیقی نسبت عدالت و آزادی از نگاه آمار تیاسن و متفکران مسلمان ایرانی (امام خمینی، دکتر شریعتی، دکتر سروش)»، نسبت عدالت و آزادی را به‌عنوان مؤلفه‌های رفاه اجتماعی از نگاه آمار تیاسن و متفکران مسلمان ایرانی (امام خمینی، دکتر شریعتی و دکتر سروش) بررسی می‌کند. این پایان‌نامه هدف اصلی‌اش بررسی نسبت عدالت و آزادی است حال‌آنکه هدف پژوهش ما بررسی مفهوم آزادی به‌طور مستقل است.

بهرامی (۱۳۷۸) در مقاله «قرآن و آزادی از منظر استاد مطهری» دیدگاه‌های مطهری درباره آزادی و مباحث مربوط به آن، مانند آزادی اندیشه و عقیده، را طرح و بررسی می‌کند. این

نوشتار قصد دارد تا مفهوم آزادی در قرآن را مورد بررسی قرار دهد درحالی که هدف پژوهش ما بررسی مفهوم آزادی در قرآن نیست.

در مجموع، باید گفت که گرچه آثار متعددی در ارتباط با بررسی مفهوم آزادی از دیدگاه عبدالکریم سروش و مرتضی مطهری، به صورت جداگانه، نوشته شده است، اما تاکنون محققان به بررسی تطبیقی دیدگاه‌های مطهری و سروش درباره مفهوم آزادی نپرداخته‌اند.

چارچوب نظری

آزادی یکی از مفاهیم بنیادین در فلسفه سیاسی معاصر می‌باشد و تمامی ایدئولوژی‌های مدرن از آنارشیسم تا سوسیالیسم و محافظه‌گرایی ناگزیر می‌بایست تکلیف خود را با آن مشخص نمایند. برای مثال، مارکسیسم درباره آزادی معتقد است که آنچه در جامعه بشری نشان کمال می‌باشد، برابری است که جز از راه برابری اقتصادی به دست نمی‌آید. بشر هنگامی به مرحله آزادی می‌رسد که به برابری کامل رسیده باشد. قبل از این مرحله، یعنی تا زمانی که روش سرمایه‌داری ادامه دارد، به عقیده مارکسیست‌ها گفتگو از آزادی فریبی و دامی بیش نیست (رحیمی، ۱۳۴۹: ۶).

از دیگر مکاتب که به آزادی پرداخته‌اند می‌توان به مکتب اگزیستانسیالیسم اشاره کرد. در نگاه اگزیستانسیالیستی، انسان باید به دنبال آزادی مطلق و بدون قید و شرط باشد، زیرا این مکتب انسان را عین آزادی می‌داند که همیشه باید در حال ساختن خویش باشد و هیچ مانعی نباید او را از این کار بازدارد. سارتر از مهم‌ترین متفکران این مکتب در این مورد معتقد است که آزادی باید بی‌حد و حصر باشد و در رابطه با آزادی هیچ سلسله‌مراتبی وجود ندارد. بالای سر آزادی چیزی نیست (قمی و کتابی، ۱۳۹۵: ۲۹).

اما ما در این مقاله، قبل از بررسی آرا سروش و مطهری در رابطه با آزادی به بررسی مفهوم آزادی از دیدگاه لیبرالیسم می‌پردازیم؛ زیرا اندیشه سیاسی در ایران در دوره معاصر به شدت متأثر از اندیشه‌ورزی در غرب است و یکی از مهم‌ترین مکتب‌های غربی که بر اندیشه سیاسی در ایران معاصر بسیار تأثیر گذاشته است لیبرالیسم می‌باشد که مفهوم محوری آن آزادی است. هیچ مکتبی به اندازه لیبرالیسم به آزادی نپرداخته است. بنابراین بسیاری از مباحث مربوط به آزادی در اندیشه سیاسی ایران معاصر بر له یا علیه آزادی‌های لیبرالیستی مطرح شده است. در واقع

می‌توان آزادی لیبرالیستی را یکی از محمل‌های اندیشه‌ورزی در ایران معاصر دانست، بدین معنا که بسیاری از متفکران ایرانی در دوران معاصر موضع خود را در قبال مفهوم آزادی طرح نمودند؛ به طوری که بخشی از آنها مفهوم آزادی مورد نظر لیبرالیسم را تمام و کمال پذیرفتند، برخی آن را کاملاً رد کردند و عده‌ای درصدد تعدیل آن برآمدند. بنابراین هر بحث و گفتگویی درباره آزادی در ایران معاصر بدون اشاره به مبانی نظری آن، یعنی لیبرالیسم، نارساست.

مفهوم آزادی از دیدگاه لیبرالیسم

آزادی، به‌طورکلی، از دید لیبرالیسم، در دو مفهوم مثبت و منفی تعبیر می‌شود. آیزیا برلین یکی از اندیشمندان لیبرالیسم مدرن آزادی منفی را چنین تعریف می‌کند که فرد تا جایی خود را آزاد می‌داند که هیچ‌کس در کارش دخالتی نکند. در واقع آزادی منفی از نظر او محدوده‌ای است که یک انسان بدون برخورد با مانعی از طرف دیگران می‌تواند در آن فعالیت کند (برلین، ۱۳۶۸، ۴). برلین در مورد آزادی مثبت نیز معتقد است که آزادی مثبت از این آرزوی انسان سرچشمه می‌گیرد که می‌خواهد صاحب‌اختیار خود باشد، زندگی و تصمیماتش به‌جای وابستگی به نیروهای خارجی به خودش وابسته باشند، وسیله انجام خواست‌های خودش باشد نه دیگران. فاعل باشد، نه مفعول، با استدلال و مقاصد آگاهانه‌ای که از آن خودش هستند، حرکت کند نه با عللی که از خارج بر او تأثیر می‌گذارند، فاعلی باشد که تصمیم می‌گیرد نه آنکه برایش تصمیم می‌گیرند (برلین، ۱۳۶۸: ۶).

در لیبرالیسم، وقتی سخن از آزادی گفته می‌شود بیشتر منظورشان همان آزادی منفی است. آریلاستر در این مورد می‌نویسد «در لیبرالیسم این واژه معمولاً به‌صورت «آزادی از» چیزی تعریف می‌شود نه «آزادی برای» و لیبرالیسم اغلب آزادی را به‌گونه‌ای منفی و به مثابه شرایطی که در آن شخص مجبور نیست، در امورش مداخله نمی‌شود و تحت فشار قرار نمی‌گیرد تعریف می‌کند.» (آریلاستر، ۱۳۶۸: ۸۳).

ابعاد آزادی از دیدگاه لیبرالیسم

لیبرالیسم ابعاد مختلفی از آزادی را مدنظر دارد که بیشتر این آزادی‌ها را در ذیل آزادی‌های فردی دسته‌بندی می‌کند. وقتی بنا بر شمارش آزادی‌های فردی باشد، فهرست آنها بر حسب جامعه‌های گوناگون مختلف می‌شود و یک فهرست یگانه برای تمام جامعه‌ها نمی‌توان از آنها

تهیه کرد ولی آزادی عقیده و بیان، از جمله آزادی‌های اساسی است که قوانین اساسی همه کشورهای لیبرال در مورد آنها هم‌رأی‌اند و معمولاً این آزادی‌ها و حقوق در قوانین اساسی کشورها تضمین می‌گردد (آقا بخشی، ۱۳۷۴: ۵۱).

حدود آزادی از دیدگاه لیبرالیسم

هرگاه بررسی مفهوم آزادی در دستور کار قرار می‌گیرد، قلمرو آزادی یا همان حدود آزادی یکی از مباحث مهمی است که نمی‌توان نادیده گرفت. جان لاک به‌عنوان یکی اندیشمندانی که تأثیر غیرقابل‌انکاری بر اندیشه‌های لیبرالی داشته است در مورد حدود آزادی معتقد است که تنها چیزی که حق دارد آزادی انسان‌ها را محدود کند دولت و قانونی است که به‌وسیله دولت به وجود آمده و مورد تأیید خودشان است و همه را مجبور به اطاعت می‌کند، این قانون براساس عقل و منطقی است و براساس آن، چون همه انسان‌ها برابر و آزاد هستند، هیچ‌کس حق ندارد به زندگی، سلامت، آزادی و اموال دیگران لطمه وارد کند (تقی‌زاده، ۱۳۹۰، ۱۰۰).

در مجموع می‌توان گفت، آزادی دیگران تنها چیزی است که از دید لیبرالیسم می‌تواند آزادی انسان را محدود کند، زیرا اگر همین حداقل محدودیت را هم در نظر نمی‌گرفتند، جامعه بدون شک دچار هرج‌ومرج می‌شد و در واقع یکی از کارکردهای اساسی و دلایل به‌وجود آمدن دولت لیبرال جلوگیری از تعرض به آزادی دیگران است.

روش تحقیق

این مقاله از رهیافت مقایسه‌ای برای فهم شباهت‌ها و تفاوت‌های دیدگاه مطهری و سروش بهره می‌برد. به‌نظر می‌رسد که مهم‌ترین موضوع در رهیافت مقایسه‌ای مشخص نمودن موارد مشابه و متفاوت است (کوثری، ۱۳۸۷: ۲۵۵).

البته هر مقایسه‌ای نیازمند زمینه مشترک است؛ بدین معنا آنچه زمینه مقایسه مرتضی مطهری و عبدالکریم سروش را مهیا می‌سازد را می‌توان چنین خلاصه نمود: ۱- از نظر زمانی فاصله اندکی میان این دو وجود دارد: مطهری متفکر دهه ۴۰ و ۵۰ و سروش متفکر دهه ۶۰-۹۰ می‌باشد؛ ۲- هر دوی آنان در درون مثلث اسلام، ایران و غرب به تأمل درباره آزادی مبادرت نموده‌اند (هرچند از نظر تأکید بر یکی از اضلاع با هم متفاوت هستند)؛ ۳- هر دوی این متفکران می‌کوشند شکاف میان سنت و تجدد را پر نمایند و آزادی کلیدی است که بدان متوسل

می‌شوند؛ ۴- این دو متفکر به صورت نظام‌مند به مبحث آزادی پرداخته‌اند و در توجیه آن به صورت مستدل عمل نموده‌اند. بدین معنا امکان یافتن شباهت و تفاوت میان این دو بیش از دیگر متفکران است. برای مثال تفاوت سروش و مصباح زیاده‌تر و شباهت مصباح و مطهری زیاده‌تر می‌باشد.

همچنین در مورد وجوه مقایسه، همان‌طور که از عنوان مقاله نیز پیداست، بیشتر حول محور نوع تعریف دو متفکر از آزادی، دیدگاه آنان در مورد ابعاد مختلف آزادی و حدود و قیودی که بر آزادی لازم می‌دانند می‌گردد و مقایسه دیدگاه آنان در این مباحث به روشنی نگاه متفاوت آنان به آزادی را روشن می‌سازد.

در ضمن در این مقاله، نویسنده برای فهم دیدگاه مطهری و سروش از روش خوانش متن محور بهره می‌برد. بدین معنا که پرسش‌های طرح‌شده را پیش روی متن نوشتار مطهری و سروش قرار می‌دهد و می‌کوشد با ارجاع به متن نوشتار متفکران مذکور پاسخ‌هایی روشن را از درون آنها استخراج نماید.

یافته‌های تحقیق

به نظر می‌رسد مطهری آزادی را مقدمه لازم برای رسیدن به اهداف والاتر -از جمله تعالی معنوی انسان- می‌داند و بدین معنا نگاهی وسیله‌محور به آزادی دارد، حال آنکه سروش آزادی را فی‌الذات هدفی والا می‌داند و همسو با ایدئولوژی لیبرالیسم آن را برترین ارزش انسانی برمی‌شمرد. براساس چنین فرضیاتی در این مقاله مفهوم، ابعاد و حدود آزادی و نحوه مواجهه آن در اندیشه مطهری و سروش را با هم مقایسه می‌نماید.

۱- مفهوم آزادی از دیدگاه مطهری

مطهری در دهه ۱۳۵۰ ش، به صورت خاص بر پدیده آزادی متمرکز شد. براساس کتاب *آزادی معنوی* می‌توان گفت؛ وی آزادی را یکی از لوازم حیات و تکامل می‌داند، یعنی یکی از نیازمندی‌های موجود زنده، چه انسان چه گیاه، آزادی است. این تفاوت که آزادی گیاه و حیوان متناسب با خودشان است، اما انسان به آزادی‌های دیگری ماورای آزادی‌های گیاه و حیوان نیاز دارد، به عقیده مطهری موجودات زنده برای رشد و تکامل به سه چیز نیاز دارند: تربیت، امنیت،

آزادی. در واقع سومین چیزی که هر موجود زنده‌ای به آن احتیاج دارد آزادی است (مطهری، ۱۳۸۷: ۱۱).

مطهری در کتاب *آزادی معنوی*، آزادی را این‌چنین تعریف می‌کند:

«آزادی یعنی چه؟ یعنی نبودن مانع، انسان‌های آزاد انسان‌هایی هستند که با موانعی که جلوی رشد و تکاملشان هست مبارزه می‌کنند، انسان‌هایی هستند که تن به وجود مانع نمی‌دهند.» (مطهری، ۱۳۸۷: ۱۲).

بنا به این تعریف می‌توان گفت که شهید مطهری آزادی را حق بنیادین انسان برمی‌شمرد (از این لحاظ نمی‌توان تفاوت اساسی میان دیدگاه مطهری و لیبرالیسم قائل شد)، زیرا وقتی مطهری از آزادی به‌عنوان یکی از لوازم حیات انسان نام می‌برد در واقع سعی می‌کند که یک حق را یادآوری کند و ادامه حیات انسان را به این حق گره می‌زند. هرچند نوع نگاه مطهری به پدیده آزادی با دیدگاه اسلام‌گرایان دوره مشروطه فاصله دارد و به مفهوم آزادی مدنظر فلسفه مدرن غربی (و ایدئولوژی اصلی آن یعنی لیبرالیسم) نزدیک شده است اما یکی دانستن آزادی مدنظر مطهری با آزادی مورد بحث در لیبرالیسم هم اشتباه است زیرا اگر مطهری سخن از نبود مانع به میان می‌آورد، مانع بر سر راه رسیدن به سعادت مدنظرش است درحالی‌که در غرب نبود مانع برای رسیدن به خواسته‌ها و تمایلات فرد است.

ابعاد آزادی از نظر مطهری

در آثار و نوشته‌های شهید مطهری، گاهی ابعاد آزادی را به درونی و بیرونی و گاهی هم به آزادی انسانی و حیوانی تقسیم می‌شود، اما آنچه از نوشته‌های مطهری برمی‌آید این است که تقسیم‌بندی اصلی که برای ابعاد آزادی در نظر می‌گیرد، تقسیم آزادی به دو نوع آزادی بیرونی و آزادی درونی یا معنوی است.

آزادی بیرونی

مطهری انسان را موجود خاصی می‌داند که دارای زندگی اجتماعی است و براساس همین نحوه زندگی نیازهای دارد که یکی از این نیازها، آزادی او از جانب سایر افراد جامعه است. این آزادی، آزادی بیرونی نامیده می‌شود و نقطه مقابل آزادی معنوی است. البته مطهری از این آزادی

تحت عنوان آزادی اجتماعی یاد می‌کند اما باتوجه به تعریفی که از آزادی اجتماعی ارائه می‌کند واضح است که منظور او از آزادی اجتماعی همان آزادی بیرونی مدنظر ماست.

«آزادی اجتماعی یعنی چه؟ یعنی بشر باید در اجتماع از ناحیه سایر افراد اجتماع آزادی داشته باشد، دیگران مانعی در راه رشد و تکامل او نباشند.» (مطهری، ۱۳۸۷: ۱۱). تعریف مطهری از آزادی بیرونی با تعریف آزادی لیبرال منطبق است و همان تعریفی است که لیبرالیسم از آزادی تحت عنوان آزادی منفی دارد: «معنی اصلی آزادی عبارت است از آزادی از بند و زندان، آزادی از بردگی غیر، باقی هرچه هست توسعه در این معنی یا معنی مجازی است، کوشش برای آزاد بودن عبارت است از سعی در راه از میان برداشتن موانع» (برلین، ۱۳۶۸: ۷۱). آزادی بیرونی مدنظر مطهری همان آزادی منفی مطرح شده در لیبرالیسم است و مطهری نیز آزادی را همان نبود موانع می‌داند با این تفاوت که هدف مطهری از نبود موانع و آزادی، رسیدن به کمال و سعادت است درحالی‌که نبود موانع در لیبرالیسم برای رسیدن به امیال و خواسته‌های فرد است.

آزادی بیرونی شامل آزادی‌های فردی نظیر آزادی بیان، آزادی عقیده می‌شود که در ذیل به بررسی انواع آزادی‌های فردی می‌پردازیم.

آزادی‌های فردی

یکی از اقسام آزادی بیرونی موردنظر مطهری آزادی‌های فردی است. وی اسلام را دینی اجتماعی می‌داند اما معتقد است اسلام با اینکه دینی اجتماعی است و به جامعه می‌اندیشد اما حقوق و آزادی فرد را نادیده نمی‌گیرد و فرد را غیراصیل نمی‌شمارد. فرد از نظر اسلام، چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی و چه از نظر قضایی و چه از نظر اجتماعی، حقوقی دارد که اسلام آنها را نادیده نگرفته است (مطهری، ۱۳۸۹: ۱۱۶).

آزادی‌های فردی شامل آزادی‌های مختلفی چون آزادی بیان و آزادی عقیده می‌شود که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم.

- آزادی بیان

آزادی بیان یکی از انواع آزادی‌های فردی است که مرتضی مطهری به آن پرداخته و از آن دفاع کرده است. برای مثال او معتقد است که وقتی گروهی یا افرادی پیدا می‌شوند که حتی بر ضد

اسلام سخنرانی کنند و مقاله بنویسند نه تنها نباید ناراحت شد، بلکه می‌گویند که من شخصاً از این موضوع خوشحال هم می‌شوم، چون به عقیده او پیدایش اینها سبب می‌شود که چهره اسلام بیشتر نمایان شود. وجود افراد شکاک و افرادی که علیه دین سخنرانی می‌کنند وقتی خطرناک است که حامیان دین آن‌قدر مرده و بی‌روح باشند که عکس‌العملی نشان ندهند و شبهات مطرح شده را بی‌پاسخ بگذارند (مطهری، ۱۳۸۵: ۳۲۶).

پس مطهری آزادی بیان را می‌پذیرد و معتقد است که حتی اگر عقیده‌ای هم غلط باشد، باید فرصت اظهار نظر داشته باشد چون آن موقع است که می‌توان باطل بودن آن عقیده را ثابت کرد. نظر مطهری در مورد آزادی بیان کاملاً با دیدگاه لیبرالیسم در این مورد منطبق است.

جان استوارت میل، یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان لیبرال، در این مورد می‌گوید هیچ حکومتی حق ندارد عقیده‌ای را به‌زور خاموش کند، زیرا اگر این عقیده غلط هم باشد خفه‌کنندگان آن باز هم اشتباه کرده‌اند، چون با بیان شدن عقیده باطل و برخورد آن با عقیده حق ناصحیح بودن آن مشخص می‌شود و سیمای حقیقت روشن‌تر دیده می‌شود (میل، ۱۳۶۳: ۹۹). البته مطهری همان‌طور که موافق طرح شبهات علیه اسلام است از طرفی هم، دروغ گفتن و اغفال کردن را به‌هیچ‌وجه نمی‌پذیرد و صراحتاً می‌گوید که اینها هیچ‌وقت نمی‌تواند آزاد باشد و علت اینکه در اسلام خرید و فروش کتب ضلال، کتاب‌هایی که اساسش بر دروغ‌گویی و اغفال است، حرام و غیرقانونی می‌باشد را ناشی از همین موضوع می‌داند (مطهری، ۱۳۸۵: ۹۶).

- آزادی عقیده

مطهری هر عقیده‌ای را جایز نمی‌داند و تنها عقیده‌ای را روا می‌شمارد که براساس فکر و منطق و اندیشه باشد وی در این باره در کتاب *پیرامون جمهوری اسلامی* می‌نویسد: «مغالطه‌ای که در دنیای امروز وجود دارد در همین جاست. از یک طرف می‌گویند فکر و عقل بشر باید آزاد باشد و از طرف دیگر می‌گویند عقیده هم باید آزاد باشد، بت‌پرست هم باید در عقیده خودش آزاد باشد... حال آنکه این‌گونه عقاید ضد آزادی فکر است» (مطهری، ۱۳۶۷: ۹۹). او همچنین معتقد است که حکم آیه «لا اکراه فی الدین» مربوط به آزادی فکر است و آزادی عقیده را شامل نمی‌شود (مطهری، ۱۳۷۹: ۵۵).

او مفهوم آزادی از نظر خودش را با مفهوم آزادی از دیدگاه غرب را متفاوت می‌داند چون معتقد است از نظر آنان هر انسانی محترم است و هر عقیده‌ای که انتخاب کرد نیز محترم است حتی اگر آن عقیده سخیف‌ترین و موهن‌ترین و متناقض‌ترین عقاید با شأن و مقام انسان باشد، پس اگر انسان‌ها گاوپرستی (مثل هندوها) یا عورت‌پرستی (مثل ژاپنی‌ها) یا هر عقیده دیگری داشته باشند، به موجب اینکه انسان‌ها این عقیده را انتخاب کرده‌اند بر همه انسان‌های دیگر لازم است که به عقیده آنها احترام بگذارند. در صورتی که از نظر او، انسان از آن نظر محترم است که به سوی هدف تکاملی طبیعی حرکت می‌کند، پس تکامل محترم است، هر عقیده ولو زائیده انتخاب خود انسان باشد که نیروهای کمالی او را راکد و در زنجیر قرار دهد، احترام ندارد بلکه باید آن زنجیر را حتی اگر شده به‌زور از دست و پای آن انسان‌ها باز کرد و هر عقیده‌ای که نیروهای او را آزاد می‌کند و او را در مسیر تکامل رهبری می‌کند، ولو زائیده انتخاب خود انسان‌ها نباشد، باید به انسان عرضه داشت (مطهری، ۱۳۷۸: ۷۸).

مطهری از ملکه انگلستان به‌خاطر درآوردن کفش‌هایش به احترام به بت‌های هندی و کوروش به‌خاطر احترام به بت‌های بت‌پرستان، انتقاد می‌کند و عمل آنها را، گرچه با عنوان آزادی عقیده از آن یاد می‌شود، غیرانسانی می‌داند و کار حضرت ابراهیم در شکستن بت‌ها و قرار دادن تبر در دست بت بزرگ را کار درست می‌داند، زیرا با این کار تلنگری به ذهن بشریت زد و تلاش کرد تا زنجیر را از دست و پای فکر بشری بردارد و عقل بشر را آزاد کند (مطهری، ۱۳۶۷: ۱۰۱).

این دیدگاه مطهری، در مورد آزادی عقیده، درست نقطه مقابل لیبرالیسم است. زیرا لیبرالیسم معتقد است که هیچ حقیقتی از پیش تعیین شده نیست و نمی‌توان گفت که عقیده ما مطلقاً درست است و عقیده دیگران مردود است؛ زیرا اگر این را بپذیریم برای دیگران نیز باید این حق را قائل باشیم که عقیده ما را مردود بدانند؛ اما مطهری از آنجایی که یک فرد مذهبی می‌باشد اطمینان کامل دارد که دین اسلام کامل‌ترین دین است و در واقع حقیقت برای او از پیش تعیین شده است، به همین منظور به خود این اجازه را می‌دهد که با اطمینان کامل بگوید که عقایدی نظیر گوساله‌پرستی و آلت‌پرستی از روی تفکر و اندیشه نیست و عقیده‌ای باطل است و باید فکر صاحبان این عقاید را از زنجیر جهل آزاد کرد.

آزادی درونی یا معنوی

آزادی دیگری که مطهری علاوه بر آزادی بیرونی به آن اشاره کرده، و حتی می‌توان گفت تأکید بیشتری نیز بر آن کرده، آزادی معنوی است. مطهری تفاوت میان مکتب انبیا و مکتب‌های بشری را در این می‌داند که پیغمبران آمده‌اند تا علاوه بر آزادی بیرونی به بشر آزادی معنوی بدهند و آزادی معنوی است که بیشتر از هر چیز دیگر ارزش دارد و همچنین معتقد است تنها آزادی بیرونی مقدس نیست، بلکه آزادی درونی و معنوی هم مقدس است و آزادی بیرونی بدون آزادی معنوی میسر و عملی نیست؛ اما درد امروز جامعه بشری این است که آزادی معنوی وجود ندارد، چون آزادی معنوی را جز از طریق نبوت، انبیاء، دین، ایمان و کتاب‌های آسمانی نمی‌توان تأمین کرد (مطهری، ۱۳۸۹: ۴۵).

مباحث مربوط به ابعاد آزادی را می‌توان اینگونه جمع‌بندی کرد که مطهری ابعاد آزادی را بر دو نوع می‌داند؛ یکی آزادی معنوی یا درونی، آزادی انسان از جانب خودش و تمایلات نفسانی خودش است که به‌طور روشن در بالا تعریف شد. به این نوع آزادی در لیبرالیسم پرداخته نشده است و یکی از نقدهای اساسی مطهری به لیبرالیسم نیز همین است که در کنار توجه به آزادی‌های بیرونی بایستی به آزادی معنوی نیز بها داده شود، اما لیبرالیسم این نوع آزادی را نادیده گرفته است. آزادی دیگری که مطهری به آن می‌پردازد آزادی بیرونی است. آن‌طور که از تعریف آزادی بیرونی از نگاه ایشان برداشت می‌شود، این آزادی را می‌توان دربرگیرنده آزادی‌هایی نظیر آزادی عقیده، آزادی فکر، آزادی بیان دانست.

حدود آزادی از دیدگاه مطهری

مطهری در مجموع، آزادی را امری مطلوب می‌داند و حتی عقیده دارد که یکی از شرایط بهره‌مند شدن از مواهب حیات آزادی است؛ اما وی اکیداً با آزادی مطلق مخالف است و آزادی بی‌حد و حصر و بی‌قید و بند را به هیچ وجه نمی‌پذیرد و همواره بر این امر تأکید کرده است که انسان می‌تواند آزاد زندگی کند و باید هم آزاد زندگی کند، ولی به شرط اینکه انسانیت خود را حفظ کند؛ یعنی از هر چیزی و هر قیدی می‌توان آزاد بود مگر از قید انسانیت؛ و اگر انسان بخواهد خود را از آنچه لازمه انسانیت است آزاد بداند، باید قبلاً از انسانیت استعفا بدهد و جزو

جمادات یا نباتات و حداقل جزو حیوانات درآید تا بتواند خود را از قید تکالیف، حقوق و وظایف خود رها کند (مطهری، ۱۳۸۵: ۹۵).

همان‌طور که اشاره کردیم، لیبرالیسم محدود کردن آزادی و آزاد نگذاشتن انسان را لطمه زدن به انسانیت وی می‌داند درحالی‌که مطهری لازمه انسانیت را قیدوبند داشتن می‌داند و تأکید می‌کند آزادی بی‌قیدوبند و افسارگسیخته به انسانیت انسان لطمه می‌زند.

مفهوم آزادی از دیدگاه سروش

سروش معتقد است که حکومت‌های لیبرال و مبتنی بر دموکراسی بر دو نوع تعریف آزادی تکیه می‌کند؛ چون حق و آزادی چون روش. با یکی عدل را پرورش می‌دهند و با دیگری مردم را می‌شناسند و به دل آنها راه پیدا می‌کنند و با این کار حکومت را از زوال و فساد محفوظ می‌دارند (سروش، ۱۳۷۶: ۱۱). سروش به هر دو تعریف آزادی معتقد است اما به آزادی به‌مثابه روش بیشتر تأکید دارد، زیرا معتقد است که مشکل اکثر دین‌داران با آزادی‌های اجتماعی این است آن را حق یا ارزشی می‌بینند که با بعضی از ارزش‌ها و وظایف دینی تعارض دارد. اما اگر آزادی را به‌مثابه روش ببینیم، توهم تعارض کاملاً از بین خواهد رفت (سروش، ۱۳۸۴: ۴۲).

سروش علاوه بر تعریف آزادی به‌عنوان حق و روش از تقسیم‌بندی دیگری نیز برای تعریف مفهوم آزادی استفاده کرده است. او آزادی را به دو مفهوم «آزادی از» و «آزادی در» تقسیم می‌کند.

«آزادی در یک تقسیم‌بندی کلان بر دو نوع است... «آزادی از» و «آزادی در». تفکیک این دو گونه آزادی بسیار ضروری است. «آزادی از» دایره‌ای بسیار گسترده دارد و شامل همه انواع آزادی‌ها می‌شود. «آزادی از» یعنی آزادی از تمام موانعی که در پیش روی انسان است: آزادی از زندان، آزادی از شر بیگانگان، آزادی از شر سلطان، بلکه آزادی از رذایل اخلاقی نیز جزئی از این آزادی است. در «آزادی از» راه مرا دیگری معین می‌کند، ولی در «آزادی در» راهم را خودم معین می‌کنم. کسی که مانعی بر دست و پایش نیست لزوماً بهترین دونده جهان نخواهد بود.» (سروش، ۱۳۷۹: ۱۱).

تعریفی که سروش تحت عنوان «آزادی از» و «آزادی در» ارائه می‌دهد، همان مفهوم آزادی منفی و مثبتی است که لیبرالیسم مطرح می‌کند و ما در ابتدای مقاله به تعریف آیزیا برلین از

آزادی مثبت و منفی اشاره کرده‌ایم. در واقع نگاه سروش با نگاه اسلام‌گرایان دوران مشروطه متفاوت است و به دیدگاه روشنفکران آن دوران و همچنین به آزادی مطرح شده در فلسفه غرب (و به صورت خاص لیبرالیسم) نزدیک‌تر است. البته سروش برخلاف لیبرالیسم به آزادی منفی بیش از آزادی مثبت اهمیت نمی‌دهد بلکه معتقد است اگر آزادی منفی، اولین مرحله از آزادی‌خواهی، با آزادی مثبت تکمیل نشود، ناتمام خواهد بود.

ابعاد آزادی از دیدگاه سروش

سروش برای آزادی دو بعد در نظر گرفته است، آزادی درونی و آزادی بیرونی که شامل انواع آزادی سیاسی و آزادی‌های فردی نظیر آزادی بیان و عقیده و... می‌شود. ما ابتدا به بررسی آزادی‌های بیرونی و سپس آزادی درونی از منظر وی می‌پردازیم.

- آزادی بیرونی

سروش آزادی بیرونی را آزادی از قید خودکامگان و فریبکاران و اربابان می‌داند و در واقع استبداد و خودکامگی را همان موانعی می‌داند که لیبرالیسم در آزادی منفی از ضرورت نبود آنها سخن به میان می‌آورد. سروش معتقد است که انسان هم به آزادی بیرونی محتاج است و هم به آزادی درونی و از طرف دیگر این دو آزادی مکمل یکدیگر هستند و هر کدام بدون دیگری ناقص و ناتمام است، از همین رو، سروش ارزش آزادی بیرونی را نیز به اندازه آزادی درونی می‌داند و از عرفا و گذشتگان خود انتقاد می‌کند زیرا معتقد است آنها بیشتر به آزادی درونی اهمیت می‌دادند و از آزادی بیرون غافل بودند (سروش، ۱۳۷۱: ۲۴).

الف. آزادی‌های فردی: یکی از انواع آزادی بیرونی که سروش به آن می‌پردازد، آزادی‌های فردی است که شامل آزادی‌های نظیر آزادی بیان و آزادی عقیده می‌شود که در اینجا به بررسی آنها در دیدگاه عبدالکریم سروش می‌پردازیم.

• آزادی بیان

یکی از آزادی‌های فردی که سروش بر آن تأکید دارد آزادی بیان است. او آزادی بیان را اینگونه تعریف می‌کند: «معنای اندیشه آزادی بیان این بود که آدمی حق دارد خطا کند و حق دارد رأی و سخن خطای خود را، بدون وا همه از مجازات و افتادن در تنگنا، یا دیدن عقوبت و

محروم شدن از حقوق اجتماعی و سیاسی، بیان کند و اظهار دارد. حق دارد که بیندیشد و اندیشه خود را، اعم از حق یا باطل، بر زبان آورد. این معنای آزادی بیان بود.» (سروش، ۱۳۸۱: ۹).

درواقع تعریفی که سروش از آزادی بیان ارائه می‌دهد همان تعریف لیبرالیسم است، در تعریف سروش هر فرد آزاد است که هر سخنی را که می‌خواهد بگوید، حتی اگر سخنش باطل و برخلاف حق باشد و هیچ‌کس حتی حکومت حق ندارد که به‌خاطر این حرف باطل وی را مجازات یا از حقوق سیاسی و اجتماعی‌اش محروم کند، البته سروش در اینجا تأکید می‌کند میان آزادی بیان و آزادی عمل تفاوت وجود دارد.

«حق آزادی بیان شامل حق آزادی عملی نمی‌شود. حق آزادی عمل مقوله جدایی است که باید جداگانه آن را مورد بحث قرار داد، اما چون بعضی از عمل‌ها گفتاری است، یعنی صورت گفتار دارند اما واقعشان یک عمل است، خارج از بحث ما قرار می‌گیرند. افترا زدن یک عمل است نه یک بیان. ناسزا گفتن، لعن کردن، تقبیح کردن، محکوم کردن، تحسین کردن و کثیری از اینها عمل‌اند، بیان نیستند. لذا وقتی می‌گوییم آزادی بیان، باید راحت بفهمیم که شامل آزادی ناسزا گفتن نمی‌شود، شامل آزادی افترا زدن نمی‌شود، ولی شامل آزادی دروغ گفتن می‌شود، چون دروغ گفتن عمل نیست، خیر است.» (سروش، ۱۳۸۵: ۱۲۹).

نکته‌ای که اینجا حائز اهمیت می‌باشد این است که سروش با وجود اینکه بعضی از بیان‌ها نظیر ناسزا گفتن و افترا زدن را در حوزه آزادی بیان نمی‌داند و حکم به مجاز بودن آنها نمی‌دهد، باز هم از دایره لیبرالیسم خارج نمی‌شود زیرا اکثر این سخن‌ها، که سروش از آنها به عنوان نوعی عمل یاد می‌کند، کاملاً با محدوده حق دیگران دارای اصطکاک و تعارض‌اند و به آن لطمه می‌زنند، پس دیدگاه سروش با لیبرالیسم در این زمینه نیز تقریباً هم‌خوانی دارد.

• آزادی عقیده

آزادی عقیده از انواع دیگر آزادی‌های فردی است که سروش به آن باور دارد، وی با طرح یک شبه از مخالفان آزادی عقیده و پاسخ به آن به بررسی مفهوم آزادی عقیده می‌پردازد.

مخالفان آزادی عقیده استدلال می‌کنند که همان‌طور که جلوی پخش شدن غذای سمی را باید گرفت، با رواج عقاید خطرناک هم باید به مبارزه پرداخت اما به عقیده سروش، وقتی

برای همگان ثابت شد و اجماعی حاصل آمد که غذایی سمی و خطرناک است و موجب بیماری می‌شود آن موقع می‌توان از توزیع آن غذا جلوگیری کرد اما تا زمانی که این غذا به آزمایشگاه نرفته و سمی بودنش ثابت نشده نمی‌توان از توزیع آن جلوگیری کرد. به عقیده سروش موضوع آزادی عقیده نیز به همین شکل است، ابتدا عقاید باید مطرح بشوند اگر اجماعی حاصل شد که این عقاید باطل هستند و برای همگان مضرند، آنگاه مثل همان داروهای بیماری‌زا و غذاهای خطرناک می‌توان با آنها مقابله کرد. اما اینکه کسانی پیشاپیش بنشینند و خودشان تصمیم بگیرند که کدام عقاید سمی و خطرناک و کدام غیرسمی و غیرخطرناک هستند قابل قبول نیست. بلکه جامعه، یا حداقل جامعه متخصصان، باید به این نتیجه برسد که چیزی سمی و خطرناک است یا نیست (سروش، ۱۳۸۲: ۱۴).

در مبحث آزادی عقیده می‌توان تا حدودی دیدگاه سروش با لیبرالیسم را قابل انطباق دانست، زیرا وی در آنجا که می‌گوید عقاید باید مطرح شوند تا درستی و نادرستی آنها مشخص شود، به لیبرالیسم نزدیک می‌شود چون لیبرالیسم هم معتقد است که باطل بودن یک عقیده با مطرح شدن آن و برخوردش با عقیده حق مشخص می‌شود، البته در آنجا که وی در صورت باطل بودن و مضر بودن عقیده‌ای جواز به مقابله با آن را می‌دهد تا حدودی با لیبرالیسم زاویه پیدا می‌کند، زیرا، همان‌طور که اشاره کردیم، لیبرالیسم به هیچ‌وجه مقابله با اندیشه‌ای را جایز نمی‌داند، زیرا معتقدان به آزادی لیبرالی چنین استدلال می‌کنند که چه‌بسا اندیشه‌ای که امروز باطل شمرده می‌شود، در آینده ثابت شود که حق بوده است پس نمی‌توان با عقیده‌ای به این دلیل که باطل است به مبارزه برخاست.

- آزادی درونی

سروش تأکید بسیار زیادی بر آزادی بیرونی می‌کند. او دست‌یابی به آزادی درون را تنها در پرتو عبودیت و هدایت انبیا میسر می‌بیند و معتقد است کسانی که از این مشعل هدایت دورند، کارشان در عرصه آزادی بیرونی نیز ناتمام خواهد ماند زیرا این دو آزادی در کنار هم معنا پیدا می‌کنند. سروش در مورد آزادی درونی می‌گوید: «مغرب زمین‌ها امروز از خصم درون پاک غافل شده‌اند. مجاهدت با نفس از قاموسشان رخت بر بسته است. آنچه که در کتاب و در عمل بیشتر از آن حرف می‌زنند خصم بیرون است... حقیقت این است این آزادی اگر با آزادی درونی

توأم نشود، او هم لطمه خواهد خورد» (سروش، ۱۳۷۲: ۲۵۳). همچنین سروش در جایی دیگر معتقد است که به‌طورکلی آزادی لیبرالی به‌معنای آزادی از قید دین و مابعدالطبیعه بود (سروش، ۱۳۷۳: ۵).

سروش برخلاف لیبرالیسم که به‌طورکلی آزادی از جانب درون را نادیده گرفته است و به آن اهمیت نداده است، از این آزادی غافل نشده و آن را مکمل آزادی بیرونی می‌داند و معتقد است که آزادی بدون توجه به آزادی درونی بدون شک لطمه خواهد خورد.

حدود آزادی از منظر سروش

سروش نیز همچون لیبرال‌ها حد آزادی را سلب آزادی دیگران می‌داند اما به همین اکتفا نمی‌کند، زیرا با توجه به دیدگاه‌های وی در مورد آزادی درونی، اگر فقط به همین حد اکتفا کند که در برخورداری از آزادی، مزاحم آزادی دیگران نباشیم، نتیجه این می‌شود که همگان در اشباع هرچه بیشتر قوه شهویه و غضبیه آزاد باشند و فقط باید از اصطکاک با آزادی دیگران پرهیز کنند که با دیدگاه‌های وی در مورد آزادی درونی هم‌خوانی ندارد. به همین منظور وی حدودی دیگری نیز مشخص می‌کند.

قید بعدی، که سروش بر آزادی انسان می‌زند، قید اخلاق است. او چنین استدلال می‌کند که در حوزه سیاست هیچ‌کس معتقد به آزادی مطلق نیست بلکه همه کسانی که معتقد به آزادی‌اند می‌گویند که سقف و محدوده آزادی قانون است که تضمین‌کننده آزادی دیگران است اما فراتر از آن آزادی اخلاقی است که براساس آن رهایی از بند و زنجیر مطلوب است اما نه رهایی از هر بند و زنجیری، زیرا آزادی به‌معنای فرار از هر قید و بندی نیست بلکه خود را در محدوده‌ای نگه‌داشتن است (سروش، ۱۳۸۵: ۸۹).

آخرین قیدی که سروش بر آزادی لازم می‌داند بندگی خداوند است. او معتقد است که عملکرد بد کلیسا و مدعیان نمایندگی خدا بر زمین باعث شد تا بسیاری از مردم دنیا خدا را جز بیگانگان بدانند و بندگی او را مانعی بر آزادی خود تصور کنند، حال آنکه چنین نیست، خداوند نه تنها بیگانه نیست که خودی است و ما فقط با نزدیکی و دوستی به خدا می‌توانیم انسان‌تر شویم و فضایل برای ما معنادارتر می‌شود چراکه خدا را سرچشمه فضایل می‌دانیم (سروش، ۱۳۸۵: ۹۵).

نظرات سروش در مورد محدوده آزادی باعث می‌شود تا ما در این مبحث دیدگاه او را تا حدود زیادی از دایره لیبرالیسم خارج بدانیم، چراکه به عقیده خود سروش آزادی لیبرالی آزادی از ولایت الهی است در صورتی که سروش بندگی خدا را جزئی از آزادی می‌داند (سروش، ۱۳۹۲: ۳۹۵). گویا در این مبحث بُعد اسلامی اندیشه سروش بر بُعد روشنفکرانه اندیشه او برتری پیدا کرده است و سبب شده تا وی آزادی بی‌حد و حصر را نپذیرد و محدوده‌ای برای فضایل اخلاقی و دینی در نظر بگیرد.

نتیجه‌گیری

در این تحقیق تلاش شد دیدگاه مطهری و سروش درباره مفهوم آزادی و ابعاد و حدود آن مورد بررسی قرار گیرد و اهمیت آن در افکار این دو متفکر مشخص گردد. شاید مهم‌ترین یافته این تحقیق را بتوان چنین بیان نمود: آنچه تفاوت‌ها و شباهت‌های دیدگاه دو اندیشمند را به وضوح ترسیم می‌کند نحوه نگرش آنها به مفهوم آزادی است. مطهری در تلاش است تا این حقیقت را به اثبات برساند که برخلاف برخی از مفاهیم، که خاستگاه آن در مغرب زمین است، آزادی در میراث اسلامی کهن قدمت طولانی دارد و مفهومی وارداتی از مغرب زمین نیست و در ذات اسلام و متون دینی و سیره معصومین وجود داشته است و همان‌طور که مفهوم «آزادی» در درون دستگاه‌های نظری و جهان‌بینی‌های گوناگون، دارای معانی متفاوتی می‌شود؛ مثلاً در دستگاه نظری سوسیالیسم یا دستگاه نظری لیبرالیسم دو معنای کاملاً متفاوت دارد. آزادی در اسلام نیز معانی خاص و ویژه دارد. به عقیده وی در نظام فکری اسلام، آزادی تنها کارکردش این است که انسان را به هدف متعالی و الهی اش - یعنی عبودیت الهی - برساند. در حالی که دیدگاه سروش متأثر از پلورالیسم عرفانی است که می‌کوشد آن را با مبانی فلسفی جدید تحکیم نماید و آزادی را نه تنها پس‌زمینه بلکه هدفی غایی نیز به‌شمار می‌آورد. بدین معنا می‌توان گفت همین تفاوت نگاه موجب شکل‌گیری تفاوت‌های دیگر در مباحثی چون آزادی عقیده و... میان این دو متفکر می‌شود. نکته آخر اینکه با توجه به آنکه هر دو متفکر در مواجهه با لیبرالیسم غربی به تأمل درباره آزادی مبادرت نموده‌اند، ناگزیر می‌بایست له یا علیه تمام یا بخشی از این ایدئولوژی نیز موضع‌گیری می‌نمودند. به نظر می‌رسد واکنش مطهری نسبت به آزادی مورد نظر لیبرالیسم انتقادی است. اما عبدالکریم سروش با وجود اینکه در برخی موارد دیدگاه‌هایش با لیبرالیسم

متفاوت است، اما نسبت به مطهری واکنش مثبت‌تری به لیبرالیستی نشان می‌دهد و در بسیاری از موارد با لیبرالیسم همسو می‌باشد. برای مثال، مطهری و سروش هر دو معتقدند که آزادی برای انسان گوهری بسیار گران‌بها و ارزشمند است که گرفتن آن از انسان به انسانیت وی لطمه می‌زند، اما تفاوت نگاه این دو متفکر از اینجا شروع می‌شود که مطهری با نگاهی که آزادی را مقدم بر همه چیز می‌داند و آن را بالاترین نعمت‌ها و ارزش‌ها می‌داند مخالف است. از نظر او، آزادی حق، ارزش و نعمتی است در حد و اندازه‌های نعمت‌های دیگر و همه این نعمات، وسایلی هستند تا راه رسیدن به هدف نهایی را، که سعادت و کمال است، هموارتر کنند. سروش برخلاف مطهری، آزادی را مقدم بر همه چیز می‌داند، او معتقد است که آزادی والاترین و باارزش‌ترین نعمتی است که انسان می‌تواند داشته باشد، پس وسیله شمردن آزادی کوچک کردن آزادی و پایین آوردن ارزش آن است؛ زیرا وقتی چیزی وسیله‌ای برای رسیدن به چیز دیگری باشد، وجودش وابسته به آن هدف است و اگر وسیله بهتری برای رسیدن به آن هدف پیدا شد، باید این وسیله را کنار گذاشت. کسانی که آزادی را وسیله می‌شمارند، هدفشان چیزی جز این نیست. درحالی‌که آزادی یکی از حقوق آدمیان و ارزشی بالاتر از آن نیست، در نتیجه کنار گذاشتنی نیست.

همان‌طور که پیداست دیدگاه مطهری با دیدگاه لیبرالیسم تا حدودی متفاوت است درحالی‌که دیدگاه سروش به دیدگاه لیبرالیسم نزدیک است. به تعبیر دیگر، سروش تحت‌تأثیر ایدئولوژی لیبرالیسم قرار دارد، مطهری بیشتر تحت‌تأثیر سنت مذهبی شیعی است. سروش همانند لیبرال‌ها آزادی را بنیادی‌ترین ارزش انسانی می‌داند که در جامعه مدنی متکثر (فارغ از دینی بودن یا سکولار بودن آن) قابل تحقق است و آن را هدفی فی‌نفسه برمی‌شمرد. اما از نظر مطهری، هدف‌های بنیادین انسانی، که در وجود وی به ودیعه نهاده شده، معنوی هستند و پیش از پیش تعیین شده‌اند و آزادی تنها وسیله‌ای برای رسیدن به آن اهداف است. به همین دلیل است که مطهری عقایدی چون بت‌پرستی را نمی‌پذیرد. اینجاست که یکی دیگر از تفاوت‌های دیدگاه سروش و مطهری خود را نشان می‌دهد. سروش برخلاف مطهری، آزادی عقیده را به‌طور کامل می‌پذیرد زیرا او علاوه بر آنکه آزادی را هدف می‌داند و نگاه وسیله‌محور به آزادی را رد می‌کند، معتقد است که فهم از حقیقت متکثر است و بیان این باورهای متکثر کاملاً جایز است.

آخرین وجه تفاوت دیدگاه سروش و مطهری به نحوه مواجهه این دو متفکر با پدیده آزادی بازمی‌گردد. نگرش سروش بیشتر عرفانی-فلسفی است، با این توضیح که سروش دین را پدیده‌ای عرفانی می‌داند، هرچند که دایره دین را بسیار وسیع در نظر می‌گیرد، درحالی‌که نگرش مطهری بیشتر فقهی-فلسفی می‌باشد. در نتیجه، سروش معتقد به قرائت‌های مختلف از دین است و نگاه ثابت و ایدئولوژیک به دین را نمی‌پذیرد و آن را محدودکننده آزادی می‌داند، درحالی‌که مطهری با ایده صراط‌های مستقیم به شدت مخالف است و علت آن را عدم توجه به تفاوت معنای صراط و سبیل می‌داند. به تفسیر دیگر، مطهری تمام موجودات را در یک سیر تکوینی به سوی خداوند در نظر می‌گیرد که دائماً در حال تکامل‌اند^۱. البته مطهری و سروش در مبحث آزادی، عقاید مشابهی نیز دارند. هر دو متفکر بر آزادی درونی تأکید دارند و از معدود مواردی است که دیدگاه سروش به دیدگاه مطهری نزدیک و با دیدگاه لیبرالیسم متفاوت است.

منابع

- آجوادانی، لطف‌الله (۱۳۸۰)، «علما و اندیشه آزادی در عصر مشروطیت»، *بازتاب اندیشه*، دوره دوم، شماره ۱۷، صص ۷-۱۴.
- آربلاستر، آنتونی (۱۳۶۸)، *لیبرالیسم غرب: ظهور و سقوط، ترجمه عباس مخبر*، تهران: نشر مرکز.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۰)، *فکر آزادی و مقدمه انقلاب مشروطیت*، تهران: سخن.
- آقابخشی، علی (۱۳۷۴)، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.
- اشرفیان‌پور، زهرا (۱۳۹۲)، «مطالعه تطبیقی مفهوم آزادی در اندیشه سیاسی اسلام شیعی و غرب معاصر با تأکید بر آرای شهید مطهری و آیزیا برلین»، پایان‌نامه ارشد علوم سیاسی، به راهنمایی: امیر مسعود شهرام نیا، دانشگاه اصفهان.
- برلین، آیزیا (۱۳۶۸)، *چهار مقاله درباره آزادی*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی.

^۱. به تعبیر خود وی در میان راه‌ها یک شاهراه است که راه مستقیم و سعادت است، اما ممکن است برای رفتن و رسیدن به نقطه‌ای بیش از یک راه اصلی وجود نداشته باشد، ولی راه‌های فرعی (سبیل) که از اطراف می‌آید متعدد باشند و در نهایت همه به آن راه اصلی و شاهراه منتهی گردد. از اینجا تفاوت معنای صراط با سبیل در نظرگاه مطهری مشخص می‌شود. همان‌گونه که مطهری می‌گوید در قرآن صراط همیشه به صورت مفرد آمده، درحالی‌که سبیل هم به صورت مفرد و هم جمع آمده است. معنای سبیل آن راه‌های فرعی است که به راه اصلی منتهی می‌گردد و معنای صراط همان راه راست و مستقیم است (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۶۰).

- بروجدی، مهرزاد (۱۳۸۷)، *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه جمشید شیرازی، چاپ پنجم، تهران: فرزاد روز.
- بهرامی، محمد (۱۳۷۸)، «قرآن و آزادی از منظر استاد مطهری»، *پژوهش‌های قرآنی*، دوره چهارم، شماره ۱۷ و ۱۸: ۵۸.
- پدرام، مسعود (۱۳۸۳)، *روشنفکران دینی و مدرنیته*، تهران: گام نو.
- تقی‌زاده، ابوالصالح (۱۳۹۰)، «جان لاک، اندیشه لیبرالیسم و الهیات سیاسی»، *رهیافت‌های سیاسی بین‌المللی*، دوره سوم، شماره دوم: ۱۱۱.
- توانا، محمدعلی (۱۳۸۵)، «اسلام و مدرنیته در اندیشه سیدجمال‌الدین اسدآبادی»، *پژوهش علوم سیاسی*، دوره دوم، شماره ۳: ۹۷.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۴۹)، «درباره دموکراسی»، *نگین*، دوره دوم، شماره ۶۹: ۹۳.
- رمضان‌خانی، احمد (۱۳۹۰)، *بررسی تطبیقی نسبت عدالت و آزادی از نگاه آمار تیاسن و متفکران مسلمان ایرانی (امام خمینی، دکتر شریعتی، دکتر سروش)*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۲)، *فربه‌تر از ایدئولوژی*، تهران: صراط.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۳)، «مدارا و مدیریت مؤمنان»، *کیان*، دوره ششم، شماره ۲۱، صص ۲-۱۵.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶)، «آزادی چون روش»، *کیان*، شماره ۳۷، صص ۶-۱۳.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۹)، *آئین شهریاری و دین‌داری*، تهران: صراط.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۴)، *اخلاق خدایان*، تهران: طرح نو.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۵)، *ادب قدرت ادب عدالت*، تهران: صراط.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۹۲)، *مدارا و مدیریت*، تهران: صراط، چاپ پنجم.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۲)، «آزادی بیان و حق اظهار نظر و ابراز عقیده»، *بازتاب اندیشه*، شماره ۴۰.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۱)، «آزادی بیان»، *بازتاب اندیشه*، شماره ۳۷، صص ۷-۱۹.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۱)، «عقل و آزادی»، *کیان*، شماره ۵، صص ۱۳-۲۵.
- کسروی، احمد (۱۳۲۴)، «امروز چاره چیست؟»، بی‌جا: توکا.
- قاضی مرادی (۱۳۹۱)، *نوسازی سیاسی در عصر مشروطه ایران*، تهران: آمه.
- قیصری، علی (۱۳۸۸)، *روشنفکران ایران در قرن بیستم*، ترجمه محمد دهقان، چاپ دوم، تهران: هرمس.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۷)، *پیرامون جمهوری اسلامی*، تهران: صدرا، چاپ دهم.

- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸)، یادداشت‌ها، ج ۱، تهران: صدرا، چاپ شونزدهم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۹)، جهاد، تهران: انتشارات صدرا، چاپ سیزدهم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۵)، آینه انقلاب اسلامی، تهران: صدرا، چاپ بیست و یکم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۵)، حکمت‌ها و اندرزها، ج ۱، تهران: صدرا، چاپ سی و سوم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۷)، آزادی معنوی، تهران: صدرا، چاپ پنجم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۹)، اخلاق جنسی در اسلام و غرب، تهران: صدرا، چاپ سی و چهارم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۹)، آشنایی با قرآن، جلد سیزدهم، تهران: صدرا
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۵)، مجموعه آثار، جلد سوم، تهران: صدرا، چاپ سوم.
- میل، جان استوارت (۱۳۶۳)، رساله درباره آزادی، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- نبوی، نگین (۱۳۸۸)، روشنفکران و دولت در ایران، ترجمه حسن فشارکی، تهران: پردیس دانش و شیرازه.
- کوثری، مسعود (۱۳۸۷)، «روش مقایسه‌ای»، در کتاب رهیافت و روش در علوم سیاسی، به اهتمام عباس منوچهری و همکاران، تهران: سمت.